

## سنگینی دانش‌ها و فناوری‌های نوین بر فرهنگ‌ها و سنت‌ها

یوسف ثبوتی

مرکز تحصیلات تکمیلی در علوم پایه زنجان، [sobouti@iasbs.ac.ir](mailto:sobouti@iasbs.ac.ir)

کرسی یونسکو در آموزش سلامت

نخستین نشست ملی آموزش اخلاق در علوم و فناوری

تهران، ۱۷ و ۱۸ خرداد ۱۳۸۵

فارغ از هر آنچه اندیشمندان گذشته و حال درباره فرهنگ و سنت گفته‌اند اجازه می‌خواهم تعریف خودم را از این دو واژه به گویم. مجموعه آداب و رسوم معمول بین یک قوم را فرهنگ خواهم نامید. شرایط اقلیمی مانند آب و هوا و گرما و سرما، امکانات معیشتی مانند منابع غذایی و اقتصادی از عوامل مهم، اگر نه گویم اصلی، شکل‌دهنده فرهنگ‌ها هستند. مثال می‌آورم:

عرب بادیه، و ایرانی زمین‌های کویری باید با پوشش مناسب خود را از آفتاب سوزان محیط زندگی‌اش محافظت کند. آفریقائی و آسیائی مناطق بارانی و مرطوب استوا باید به حداقل لباس جهت تسهیل تعرق بسنده کند. اروپائی سرزمین‌های مه گرفته نیز باید برای تامین سلامت خود از هر فرصتی که می‌یابد خود را در معرض آفتاب بی‌رمقش قرار دهد. بنابراین پوشیدگی برای گروه اول جزو تقواها و برای گروه‌های دوم و سوم در ردیف پرهیزها قرار می‌گیرد و در طول اعصار تاریخی تا حد معتقدات و باورهای دینی هم ارتقاء می‌یابد. باز در همین مناطق جغرافیائی در آن جاهائی که منابع پروتئینی کم و جمعیت زیاد است خوردن انواع موجودات از حشرات گرفته تا مغز و گوشت دشمن مجاز شمرده می‌شود و تزئین طاقچه اطاق با کله دشمن جزو افتخارات در می‌آید. در جاهائی که چنین نیازی نیست ممکن است گاو تا حد یک موجود مقدس هم ارتقا یابد.

التزام و دل‌بستگی افراد به مراعات موازین فرهنگی را اخلاق خواهم نامید. با این تعریف فرهنگ‌های متفاوت اخلاق‌های متفاوت خواهند داشت و بالطبع تباین‌های فرهنگی تعارض‌های اخلاقی را در پی خواهند داشت. باز برای روشن شدن موضوع ناگزیر از ذکر مصداق هستیم.

تا دو‌یست سال پیش مسافرت‌ها با پا و چارپا انجام می‌گرفت. روابط بین اقوام محدود به مبادلات تجاری و جنگ‌های (در مقایسه با امروز) کوچک مقیاس بود. طلاب، سیاحان، صوفیان و ماجراجویان معدودی هم بودند که به مبادلات فرهنگی کمک می‌کردند. ولی همه این مکانیسم‌ها بسیار محدود و کند عمل می‌کردند. اگر به خاطر اختلاط فرهنگ‌ها تغییر در آداب و رسوم ضرورت پیدا می‌کرد جوامع فرصت لازم برای تطابق با شرایط جدید و هضم عناصر به وام گرفته از هم‌دیگر مجال کافی داشتند. تعادل جامعه به طور ناگهانی به هم نمی‌خورد.

دانش‌ها و تکنولوژی‌های جدید دویست سیصد سال اخیر این وضع را به طور بنیادی عوض کرده است. سفر از خراسان به مکه که برای ناصر خسرو یکسال طول می‌کشید یا سفر از مغرب به مرزهای ختا که برای ابن بطوطه به دو سال و بیشتر می‌انجامید امروزه برای میلیون‌ها نفر در چند ساعت میسر شده است. حجم مبادلات تجاری که محدود به چند کاروان شتر بود و برای رسیدن از اقصای مشرق به بلاد روم لازم بود در طول جاده ابریشم چند بار خرید و فروش شود، امروزه با حجمی میلیون‌ها برابر بیشتر در طول چند روز از راه‌های زمینی و دریائی و هوائی انجام می‌گیرد. مبادلات اطلاعاتی که لازم بود در نامه‌ها و کتاب‌ها گنجانده شود و توسط چاپارها جابجا شود امروزه در یک چشم به هم زدن و با حجمی میلیاردها برابر بیشتر روی امواج الکترومغناطیسی و با تکنولوژی‌های اینترنت و نظایر آن رد و بدل می‌شود.

نفس تغییرات سریع در جوامع، اعم از اینکه مطلوب یا نامطلوب تلقی شوند، تنش‌زاست. برای بیان منظورم به دو مثال بسنده می‌کنم. بهداشت و پزشکی نوین که مقبول طبع همه جوامع است، افزایش جمعیت و لزوم تحدید زاد و ولد و بالا رفتن سن ازدواج در تمام دنیا را در پی داشته است. در جوامع مسلمان که رفع نیازهای جنسی تنها از طریق ازدواج‌های اعلان شده مجاز شمرده می‌شوند و حتی دیدن و دیده شدن زن و مرد توصیه نمی‌شود معضل اجتماعی بزرگی به وجود آمده است. در کشور ما حتی جرات به زبان آوردن مشکل را هم نداریم تا چه رسد به اینکه برای رفع آن چاره بیندیشیم. مثال دوم: وسائل ارتباط جمعی آدم‌ها را آگاه بار می‌آورد و آدم آگاه فضول است و چون و چرا می‌کند. جوامعی که سلسله مراتب قدرت سنتی دارند با کنجکاو بیگانه‌اند، توانائی پذیرش آن را ندارند و در نتیجه با تعارض روبرو می‌شوند. از روزی که روزنامه و تلفن و تلگراف در زندگی ما وارد شده تا به امروز که از نعمت داشتن اینترنت برخورداریم همیشه با مسئله سانسور، آزادی نوشته‌ها و گفته‌ها کلنجار می‌رویم و راه به جائی نمی‌بریم.

به بحث اخلاق برگردم. التزام افراد به مراعات موازین فرهنگی را، اعم از اینکه به صورت باورهای دینی در آمده باشند یا در حد نزاکت‌های زندگی روزانه مانده باشند، اخلاق نامیدم و نتیجه گرفتم فرهنگ‌های متفاوت اخلاق‌های متفاوت خواهند داشت که ممکن است تعارض‌های اخلاقی را در پی داشته باشند. تعارض‌های اخلاقی را چگونه می‌توان چاره کرد. به نظر من دانش‌هایی که بر مبانی تجربی تکیه دارند و به صورت دقیق درآمده‌اند مکانیسمی برای رفع تضاد آراء دارند و می‌توان از آن الگو گرفت. آن مکانیسم تسری رابطه علت و معلول، که در فهم پدیده‌های طبیعی اساس کار است، به رخدادهای اجتماعی و بین اجتماعات است. برای بیان منظورم ناچار از مقدمه هستم.

حکمت طبیعی به معنای شناخت طبیعت قابل لمس و مشاهده‌پذیر به اندازه تاریخ بشر سابقه دارد. ولی به خاطر پیچیدگی طبیعت، سردرآوردن از نظم حاکم بر آن آسان نبوده است. تنها در دویست سیصد سال اخیر است که بخشی از آن شناخت به صورت دانش‌های دقیق و تجربی فیزیک و شیمی و تا اندازه‌ای علوم زیستی درآمده است. روش دانش‌های دقیق و تجربی چنین است: مشاهده، تشخیص نظم در مشاهدات و استخراج قانون از آن و سپس کاربرد قانون برای پیش‌بینی، پیش‌گوئی، طراحی، برنامه‌ریزی و غیره. استنتاج از قانون با به کار بردن منطق ریاضی، و نهایتاً تحقیق درستی نتیجه‌گیری‌ها

با زدن محک تجربه به آنها حاصل می‌شود. باورهای دانش‌پیشه‌گان در شناخت طبیعت محلی از اعراب ندارند. هیچ دانش‌پیشه‌ای هم هر چند بلند پایه باشد به مقام تقدس ارتقاء نمی‌یابد و کلامش وحی منزل تلقی نمی‌شود. بالاتر از همه روش علمی امروزمین اقلماً دویست سال است که شک و تردید در احکام علمی را ضامن سلامت و شکوفائی خود یافته است و راه را برای پذیرش نظرات جدید به اقتضای پیشرفت در تکنیک‌های مشاهداتی و دقت داده‌های تجربی باز گذاشته است. از این نظر دانش‌های تجربی در نقطه مقابل دانش‌های غیر دقیق و اعتقادی قرار می‌گیرد که برای حفظ حریم باورها جزمیت و در نتیجه ایستائی را تجویز و تعلیم می‌کنند.

در زمان‌هایی که حکمت طبیعی مدون نشده و به صورت دقیق در نیامده بودند چه اتفاقاتی می‌افتاد؟ سقراط، به خاطر تباین نظرات اجتماعی مدون نشده‌اش با رسوم رایج اجتماع، مجبور به سر کشیدن جام شوکران می‌شد. فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد به خاطر تباین نظرات فلسفی مدون نشده‌شان با نظرات امام محمد غزالی کافر اعلام می‌شدند. محمد زکریای رازی به خاطر عقاید متفاوتش با آنچه که برای ابوریحان مقبول بود نفرین می‌شد. شیخ اشراق به خاطر نظرات فلسفی غیرقابل قبول‌اش برای فقهای حلب خون ارزان اعلام و کشته می‌شد. جردانو برونو از طرف کلیسا جادوگر اعلام و سوخته می‌شد. گالیله اگر عاقل نبود و در محضر کلیسا از حرکت زمین دست بر نمی‌داشت سرنوشت محتوم مرگ را داشت. تاسف‌بارتر این‌که همه این بداخلاقی‌ها در گام اول از درون جامعه نخبه‌گان بیرون می‌آمد. نخبه‌گان بودند که هم‌ردیفان خود را به خاطر اختلاف نظر محکوم و طرد می‌کردند چرا که مکانیسم «تفکر تحلیلی» و توسل به «رابطه علت و معلول» برای رسیدن به اتفاق نظر هنوز رشد نیافته و همه‌گانی نشده بود. چنین شناختی در زمان‌های حاضر اقلماً در بخشی از دانش‌های تجربی که به صورت دقیق مدون شده‌اند به وجود آمده است و از قبل آن خشونت‌ها به‌طور قابل توجهی کمتر شده است. اقلماً تاریخ دویست ساله دانش‌های تجربی سراغ ندارد که پردازندگان به این دانش‌ها برای حل اختلاف نظرات علمی‌شان به خشونت متوسل شده باشند. آیا جوامع بشری به بلوغ لازم رسیده‌اند که «باورهای فردی و جمعی‌شان» را در اختلاط با هم‌دیگر «سند حقانیت» خود قلم‌داد نه‌کنند، تحلیلی فکر کنند، رابطه علت و معلول در رخدادها به‌بینند و اختلافات را تنها به شرارت‌های طرف مقابل نسبت ندهند؟

به امید آن‌روز